مطالعات تاریخ اسلام
سال هفدهم، شمارهٔ ۶۶، پاییز ۱۴۰۴، مقالهٔ علمی- پژوهشی، صفحات ۲۹-۵۲

مقایسهٔ تطبیقی مؤسسات آموزش عالی ایران و عثمانی

محمد پوزش[۱]

چکیده: در این پژوهش با رویکرد تطبیقی به بررسی مؤسسات آموزش عالی در ایران و عثمانی دوره تنظیمات پرداخته شده است. در هر دو کشور، پیدایش نهادهای آموزشی مدرن در واکنش به ناکارآمدی نظام سنتی و تحت تأثیر دستاوردهای غرب شکل گرفت. در ایران، نخبگان فرهنگی چون امیرکبیر و میرزا حسن رشدیه نقش محوری در تأسیس دارالفنون و مدارس نوین داشتند؛ درحالی‌که در عثمانی سلاطین با سیاست‌گذاری مستقیم، بر روند ایجاد دارالفنون‌ها نظارت می‌کردند. از لحاظ تاریخی، دارالفنون استانبول پیش از تهران افتتاح شد، اما به دلیل نبود نظام پایه‌ای و فقدان پیش‌نیازهای آموزشی، سه بار به شکست انجامید. در مقابل، دارالفنون تهران استمرار بیشتری یافت. تفاوت محتوایی نیز آشکار بود؛ در ایران علوم نظامی، پزشکی و فنی در مرکز توجه قرار داشت، اما در عثمانی علوم انسانی و حقوق برجسته‌تر بود. در نهایت، هدف مشترک هر دو مدرن‌سازی، تربیت کارگزاران متخصص و افزایش سطح آگاهی جامعه برای مقابله با استعمار بود.

واژه‌های کلیدی: ایران، عثمانی، آموزش عالی، دارالفنون

10.22034.17.66.3

۱. دانش‌آموختهٔ دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، هیئت علمی وابسته دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.
mohammad_pozesh@yahoo.com https://orcid.org/0000-0002-2641-5816

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۵ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۵/۱۰

Copyright: © 2020 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

A Quarterly Journal of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 17, No 66, Autumn 2025
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir
Scientific-Research, pp. 29-52

Comparative Comparison of Iranian and Ottoman Higher Education Institutions

Mohammad Pouzesh[1]

Abstract: This study, adopting a comparative approach, examines institutions of higher education in Iran and the Ottoman Empire during the Tanzimat period. In both countries, the emergence of modern educational institutions occurred as a response to the inefficiency of the traditional system and under the influence of Western achievements. In Iran, cultural elites such as Amir Kabir and Mirza Hassan Roshdieh played a pivotal role in founding the Dar al-Fonun and other modern schools, whereas in the Ottoman Empire, the sultans directly supervised the establishment of such institutions through policy-making. Historically, the Dar al-Fonun in Istanbul was inaugurated before that of Tehran, but because of the absence of a solid foundational system and the lack of necessary prerequisites, it failed three times. In contrast, the Tehran Dar al-Fonun achieved greater continuity. A substantive difference also emerged: in Iran, military, medical, and technical sciences were prioritized, while in the Ottoman Empire, the humanities and law held greater prominence. Ultimately, the shared goal of both experiences was modernization, the training of specialized officials, and the enhancement of societal awareness to resist colonial domination.

Keywords: Iran, Ottoman Empire, Higher Education, Dar al-Fonun.

10.22034.17.66.3
1. PhD in Iranian History of the Islamic Period, Faculty of Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran. mohammad_pozesh@yahoo.com https://orcid.org/0000-0002-2641-5816
Receive Date: 2025/02/13 Accept Date: 2025/08/01
Copyright: © 2020 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

مقدمه

در سدهٔ نوزدهم میلادی، امپراتوری عثمانی و ایران همزمان با تحولات شگرف در اروپا، درگیر بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بودند. اصلاحات سیاسی موسوم به «عصر تنظیمات» در عثمانی از سال ۱۸۳۹م، تلاش گسترده‌ای برای مدرن‌سازی ساختارهای حکومتی، نظامی و آموزشی این امپراتوری بود. در ایران نیز زمزمه‌های تغییر با اصلاحات عباس‌میرزا آغاز شد و با تأسیس دارالفنون توسط امیرکبیر، به نقطهٔ عطف رسید. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این اصلاحات، ایجاد مؤسسات آموزش عالی مدرن بود. پیش از آن، آموزش در مدارس دینی و مکاتب متمرکز بود که توان پاسخ‌گویی به تحولات سریع علمی، فنی و سیاسی دوران جدید را نداشت؛ به همین دلیل دولتمردان و نخبگان فکری در هر دو کشور بر آن شدند تا با الگوبرداری از مدل‌های آموزشی غربی، ساختار نوینی را برای تربیت نیروهای متخصص و مدیران آینده بنا نهند. دارالفنون‌ها، مکاتب حقوق و مدارس علوم سیاسی، بخشی از این پروژه بزرگ نوسازی بودند که گرچه با مشکلات ساختاری، مقاومت سنت‌گرایان و فقدان آموزش مقدماتی روبه‌رو شدند، اما در نهایت نقش مهمی در پایه‌گذاری آموزش نوین ایفا کردند. برخلاف غرب، این نهادهای آموزش عالی در ایران و عثمانی بدون بسترسازی مناسب شکل گرفتند و در نتیجه با مشکلات و چالش‌های فراوانی روبه‌رو شدند. البته همین مؤسسات آموزش عالی تشکیل‌شده در این دوره، سنگ بنای دانشگاه‌های مدرن امروزی ایران و عثمانی بودند که ارزش تحقیق و بررسی را دارند. در این پژوهش به بررسی دقیق روند شکل‌گیری، ساختار، اهداف، تفاوت‌ها و شباهت‌های این مؤسسات در ایران و عثمانی پرداخته شده و همچنین به سه نمونهٔ مهم از مؤسسات آموزش عالی ایران و عثمانی در این دوره پرداخته شده است.

دارالفنون

دارالفنون عنوانی است که در ایران و عثمانی به اولین مؤسسه آموزش عالی اطلاق گردید. دارالفنون در هر دو کشور از لحاظ تاریخ تشکیل، با فاصلهٔ زمانی کمتری نسبت به یکدیگر تأسیس شدند. این مؤسسه ابتدا در عثمانی در سال ۱۲۶۲ق/۱۸۴۵م. تشکیل و بعد از آن در ایران به سال ۱۲۶۸ق. افتتاح شد. در ایران، تنها یک دارالفنون معروف وجود داشت و آن هم دارالفنون موجود در تهران است که در سال ۱۲۶۸ رسماً افتتاح گردید و با وجود مشکلات فراوان،

بی‌وقفه فعالیت کرد و هیچ‌گاه به‌طور اساسی و رسمی تعطیل نشد. البته دارالفنون عثمانی سرنوشت عجیبی را پشت سر گذاشت. دارالفنون این کشور تا رسیدن به مرحلهٔ قطعی تأسیس، سه بار تشکیل و بعد از مدتی فعالیت، تعطیل شد و به قول خودشان، دانشگاه در این کشور سه بار مُرد و به دنیا آمد.

اولین دارالفنون عثمانی به دنبال اعلام «فرمان خط همایون» توسط عبدالمجید اول در سال ۱۲۶۱–۱۲۶۲ق/۱۸۴۵م. تأسیس شد. دومین دارالفنون با عنوان «دارالفنون عثمانی» در سال ۱۲۸۵ق/۱۸۶۸م، سومین آنها با عنوان «دارالفنون سلطانی» در سال ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م. و در نهایت چهارمین، آخرین و در عین حال موفق‌ترین آنها «دارالفنون شاهانه» بود که در سال ۱۳۱۵ق/۱۸۹۷م. تأسیس شد. درحالی‌که دارالفنون در ایران یک بار در سال ۱۲۶۸ق. تأسیس شد و بعد از آن دارالفنون دیگری که به علت شکست دارالفنون سابق تأسیس شده باشد، در منابع ذکر نشده است. یکی از علل اساسی عدم موفقیت سه دارالفنون اول عثمانی را می‌توان تشکیل آن بدون زمینه‌سازی مقدماتی لازم در بطن جامعه، تقلیدی بودن و در عین حال ظهور آن به دست دولت دانست. «ظهور دانشگاه یکی دیگر از ابعاد ورود آموزش غربی به امپراتوری عثمانی بود که از سوی حکومت حمایت می‌شد و آموزش ابتدایی و متوسطه را به عنوان یک نظام کامل عرضه می‌کرد. این روند با بیان‌نامه‌ای (فرمان خط همایون) از سوی سلطان عبدالمجید به تاریخ ۷ مارس ۱۸۴۵ در یک مسجد و به این مضمون آغاز شد که سرچشمهٔ بدی جهالت و برطرف کردن آن از میان خلق به فرمان پادشاه است. هیئتی از افراد کاردان برای این منظور تشکیل شد. رویکرد و سیاست حکومت در موضوع آموزش، برداشتن گامی در راستای غربی‌شدن بود. پس از اینکه حکومت در سال ۱۸۴۰م. مسئولیت آموزش را برعهده گرفت، نظام جدید به صورتی بی‌قاعده آغاز به تکوین کرد. این نظام –چنان‌که مکرر در خاورمیانه مشاهده گردید– تجلی بارز اصلاحات از بالا به پایین بود، به همین دلیل دانشگاه سه بار مرد و به دنیا آمد و تا سال ۱۹۰۰م. به‌طور قطعی تأسیس نیافت (اینالجیق، ۱۳۹۱: ۵۵۷–۵۵۸). ترکان نام اولین مدرسه آموزش عالی یا دانشگاه خود را دارالفنون گذاشتند. این عنوان نیز مثل خود دارالفنون، تقلیدی از غرب بود. به عالی‌ترین مکتب غرب در زبان عثمانی دارالفنون (محل فنون) گفته می‌شد و به همین دلیل (به اعتقاد ارگین) عنوان دارالفنون برای این مدرسه گذاشته شد (Ergin, 1939: 2/456). احتمالاً عنوان دارالفنون ایران نیز مأخوذ از عنوان دارالفنون عثمانی است. حتی شاید یکی از

دلایل ایجاد دارالفنون توسط امیرکبیر نیز تأسیس دارالفنون استانبول به سال ۱۲۶۲ق. بوده باشد (راوندی، ۱۳۶۹: ۱۰۴).

اهمیت مقولهٔ تعلیم و تربیت

دولت عثمانی بعد از فروپاشی حکومت سلجوقیان آناتولی در سال ۱۳۰۸م، از آغاز تأسیس خود به مقولهٔ تعلیم و تربیت و ویژگی‌های آن توجه کرد. در عثمانی از چهار نوع تعلیم و تربیت بحث می‌شود. تربیت کادر اداری و تعلیمات دربار اندرون برای آماده کردن فرد بوروکرات؛ تربیت استاد تعلیمات قلم؛ تعلیم دربارهٔ صوفیه؛ و بالاخره تعلیم دادن برای عالم شدن (Ihsan Oglu, 1998: 1/259). آموزه‌های اسلامی در حوزه تعلیم و تربیت و مؤلفه‌های آن چون اصلاحات آموزشی، مدرسه‌سازی و اهداف آموزشی و متون آموزشی، بیشتر در خدمت مردم توانگر بوده است. توده مردم تنها به آموزش شرعی، آن هم در حد مقدماتی دسترسی داشتند. اقلیت‌های مسیحی و یهودی آموزشگاه‌های متعددی برای خود داشتند؛ به همین دلیل ملیت‌های غیرمسلمان از نظر آموزش پیشرفته‌تر از مسلمین بودند و با پیشرفت‌ها و دگرگونی‌های جهان خارج آشنایی داشتند. مسلمین به‌ویژه ترکان عمر خویش را در میدان کارزار سپری می‌کردند (ووسینیچ، ۱۳۴۶: ۴۴). دولت عثمانی از آغاز تأسیس به مقوله تعلیم و تربیت و ویژگی‌های آن توجه کرد و به آموزه‌های اسلامی و مؤلفه‌های آن چون اصلاحات آموزشی، مدرسه‌سازی، اهداف آموزشی و متون آموزشی پرداخت؛ به نوعی که این امپراتوری برای مدت طولانی یکی از قدرت‌های جهان به شمار می‌رفت و گسترهٔ وسیعی از آسیا، اروپا و آفریقا را در دست داشت و تأثیرات شایان توجهی در عرصه‌های گوناگون، از جمله حوزه تعلیم و تربیت در جامعه زیرمجموعهٔ قلمرو حاکمیت خویش بر جای گذاشته است.

مدارس قبل از دارالفنون

اولین جای تعلیم و تربیت در دنیای اسلام مساجد و مدارس بودند، ولی با ازدیاد شاگردان و به علت مشکل در عبادت و تأمین بهداشت، مجبور به ایجاد مدارسی شدند که محل اقامت شاگردان و تأمین معاش مدرسان نیز گردید. با تأسیس اولین مدرسه در قلمرو عثمانی که پس از فتح ازنیق صورت گرفت، نهاد مدرسه در کنار نهادهایی چون مسجد جامع و بازار، به عنصری مهم در

شهرها و قلمرو عثمانی تبدیل شدند (عبادی، ۱۳۹۵: ۱۲۱). در گسترش مدارس، سلاطین و امرا و دولتمردان مذاهب مختلف تأثیرگذار بودند. اولین مدرسهٔ عثمانی در زمان اورخان‌غازی و در شهر ازنیق ساخته شد. سلیمان‌پاشا نیز به سال ۱۳۵۷ مدرسه‌ای به نام خود در ازنیق دایر کرد که یکی از مدرسه‌های قدیمی عثمانی است.

پس از تصرف بورسه توسط اورخان‌غازی در سال ۱۳۲۶م. و دایر شدن امیرنشین در آنجا، در زمان مراد خداوندگار (۱۳۶۹–۱۳۸۹) و یلدیریم بایزید (۱۳۸۹–۱۴۰۲م) هر یک خود نیز مدرسه‌ای بنا کردند (Ahmet Gul: 1998: 128). پس از مرکز شدن ادرنه در زمان مراد دوم در سال ۱۴۳۵م، دارالحدیث و مدرسهٔ سه‌مناره در سال ۱۴۴۷–۱۴۴۸م، ساخته شدند. از مدارس مهم ایجادشده در زمان عثمانی، مدارس ازنیق، بورسه و ادرنه بودند. در بسیاری از این مدارس، در کنار علوم دینی، تفسیر حدیث نیز تدریس می‌شد. زبان ترکی نقش مهمی در عدالت و قضاوت و در زندگی مردم در حکومت عثمانی داشته است. بعضی نوشته‌ها در آن دوره به زبان ترکی بود. بایزید دوم در این باره فعالیت زیادی کرد. او از کمال پاشازاده نوشتن یک تاریخ ترکی را درخواست کرد. روحی ادرنه‌ای نیز دومین تاریخ ترکی را نوشت. پاشازاده در کنار زبان ترکی، از مفاهیم عربی و فارسی نیز استفاده کرد.

با فتح استانبول، دوران جدیدی در عثمانی آغاز شد. بیش از صد بنای روم شرقی به مدرسه، مسجد و خانقاه تبدیل شد. محمد فاتح مجموعهٔ بزرگ خود را به روی تپه‌ای در استانبول احداث کرد و مدارس زیادی را در این مجموعه ساخت. هشت مدرسه را در اطراف آن به نام مدارس ثمانیه و هشت مدرسه کوچک را در پشت آنها به نام تتمه در سمت مُشرف به دروازه غربی و یک دارالتعلیم را به نام مکتب سبیان بنا کرد. این بناها برای پاسخ‌گویی به نیاز محصلان بود و دارای محل اقامت، دارالشفا و کتابخانه بودند.

با برپایی مدارس توسط محمد فاتح، دوران جدیدی در آموزش عثمانی آغاز شد. در مدارس فاتح، مدرسان علاوه بر دروس علوم نقلی، علوم عقلی نظیر منطق، فلسفه و ریاضی را نیز تدریس می‌کردند که در این کار نقش علی قوشچی نیز مؤثر بوده است. دستمزد مدرسان براساس مدارسی که تدریس می‌کردند، متفاوت بود. شهریهٔ مدارس شامل ۲۰، ۲۵، ۳۵ و ۴۵ آقچه بود. مدارس ۵۰ آقچه‌ای صحن سمان بودند؛ جزو هشت مدرسهٔ برتر که بهترین مدرسان به کار گرفته می‌شدند (Ihsanoglu, 1998: 1/260).

مدرس در تشکیلات تعلیم و تربیت، نسبت به دیگران از اعتبار بالایی برخوردار بود. گاهی در مدارس اهل تسنن و شافعی‌ها بیش از یک مدرس وجود داشت. دستمزد و معاش مدرس‌ها از طرف فقیه‌ها تأمین می‌شد.

در ابتدا تهیهٔ مدرسان با قاضی عسکر بود، اما بعد به عهده شیخ اسلام و در مدارس درجه دوم به قاضی‌عسکر سپرده شد. مورخان عثمانی نوشته‌اند که رنسانس عثمانی از قرن شانزدهم به سوی یک فروپاشی قدم گذاشت. نظیر مصطفی عالی و کاتب چلبی در قرن هفدهم در این مورد مطالب زیادی نوشتند؛ از جمله متداول شدن رشوه، هدیه و پیشکش که باعث بحران‌های زیادی در حیات علمی عثمانی شد. در زمان محمود دوم، علوم سیفیه کنار گذاشته شد. آخرین ضربه در سال ۱۸۲۶م. به حیات علمی دولت وارد شد؛ به همین دلیل مدارسی که از امکانات اوقاف استفاده می‌کردند، بسیار زیان دیدند (Ihsanoglu, 1998: 1/259-262).

اولین دارالفنون عثمانی در سال ۱۲۶۲ق/۱۸۴۵م. و دارالفنون ایران در ۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸/۱۸۵۱م. تأسیس شدند. در زمان محمود دوم (حک: ۱۸۰۸–۱۸۳۹) جوانان ترک را برای نخستین بار برای تحصیل به خارج فرستادند، ولی سلطان نتوانست تغییراتی در روش‌های دیرین عثمانی به وجود آورد. روش‌های آموزش مدارس وابسته به کاخ سلطنتی که یادگار دوران برده‌داری بود، نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیازهای جدید کشور باشد. تنها آموزشگاه گالاتاسرای بود که با وجود تحولات، موقعیت خود را به عنوان بهترین آموزشگاه حفظ کرد.

اندیشه تأسیس یک دارالفنون در عثمانی به سال ۱۸۴۵م، از طرف مجلس معارف موقت ظهور کرد. اعضای مجلس معارف موقت، گزارشی را تقدیم مجلس والا کردند که در آن، تأسیس یک دارالفنون برای تحقیق دربارهٔ آثار ارزشمند گذشته پیشنهاد شد. علی‌رغم اینکه در گزارش مجلس موقت، فکر تأسیس دارالفنون مطرح شد، اما کیفیات آن به‌طور کامل مشخص نشده بود. در ۲۱ تموز ۱۸۴۶، در یک اعلان رسمی منتشرشده، مفهوم و موضوع دارالفنون تشریح شد. مهم‌ترین آنها عبارت بود از: ۱. دارالفنون در سطح بالاتر از آموزش راهنمایی یعنی بالاتر از سطح رشدی‌ها (از سال ۱۸۴۶ آموزشگاهی به نام رشدیه تأسیس گردید)، به عنوان سومین مرحلهٔ آموزش و پرورش تنظیم می‌شود؛ ۲. در دارالفنون هرگونه فن و علوم آموزش داده می‌شود؛ ۳. شاگردان دارالفنون شب و روز در دارالفنون اقامت می‌کنند و همهٔ احتیاجات آنها برآورده می‌شود؛ ۴. در دارالفنون برای تکمیل کمالات انسانی (اکمال کمالات انسانیه) تمام

علوم و فنون آموزش داده می‌شود. طبق موارد ذکرشده، اولین هدف دارالفنون تربیت مأمور نبود، بلکه تربیت نیروی انسانی با هدف دستیابی به دانشگاه بود. این امر نیز در گزارشی به صورت اکمال کمالات انسانیه مشخص شده است (Arslan, 1999: 297).

در ایران نیز مؤسسه عالی دارالفنون را می‌توان اولین مؤسسه آموزشی جدید نامید که بیست سال پیش از دارالفنون توکیو و سه سال و به عبارتی هفت سال بعد از دارالفنون استانبول تأسیس شد. فکر تأسیس مدرسه دارالفنون در نتیجهٔ مجموع تجربه‌ها و سفرهای امیرکبیر به روسیه و عثمانی و آشنایی با نهادهای آموزشی آنها به وجود آمد. هدف از تأسیس دارالفنون ایران «بهره کامل از علوم اهالی ممالک محروسه از فواید و منابع علم و تربیت، نشر علوم جدیده ریاضی و طبیعی و شیمی و قواعد متعلقه به نظام سواره و پیاده و توپخانه و سایر انکشافات علمای فرنگ...» ذکر شده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷[الف]: ۱۰۷۹/۲) البته هدف امیرکبیر از تأسیس مدرسه، بیشتر آشنا کردن ایرانیان با علوم و فنون جدید و رفع نیازهای نظامی و فنی کشور بود (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۴۹۴). ساختن بنای آن در سال ۱۲۶۶ق/۱۸۴۹م. آغاز شد. طرح و نقشه آن را میرزا رضای مهندس -یکی از شاگردانی که در زمان عباس‌میرزا برای تحصیل به انگلستان رفته بود- کشید و محمدتقی معمارباشی دولت آن را ساخت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷[ب]: ۱۰۶۶/۲) گزینهٔ اول اعلان‌نامهٔ دارالفنون عثمانی حقیقتی تلخ و بزرگ را آشکار می‌کند و آن اینکه اولین دارالفنون در عثمانی بیشتر از آنکه حکم دانشگاه را داشته باشد، حکم مقطع بالاتر از رشدیه‌ها یعنی حکم مقطع متوسطه را داشت. این امر اولین وجه مشترک دارالفنون ایران و عثمانی است.

در عثمانی کار ساخت بنای اولین دارالفنون براساس اسناد رسمی، در سال ۱۲۶۲ق/۱۸۴۵م. در سه طبقه و با بیش از صد اتاق آغاز شد، اما ساخت آن سال‌ها طول کشید. به دلیل مشکلات مختلف، افتتاح رسمی این دارالفنون هجده سال بعد، در ۱۳ اوجاق ۱۸۶۳ انجام شد. عثمانی‌ها زودتر از ایرانیان در سال ۱۲۶۲ق. به فکر تأسیس دارالفنون افتادند، اما تا افتتاح نهایی آن در سال ۱۲۷۹ق. روی داد و در این فاصلهٔ زمانی، دروس دارالفنون در بنای موقتی در مکان دیگری ارائه می‌شد؛ درحالی‌که در این مدت دارالفنون ایران به سال ۱۲۶۸ رسماً افتتاح و مشغول فعالیت شد؛ حتی می‌توان گفت با برنامه‌ریزی دقیق‌تر و منظم‌تری نسبت به دارالفنون عثمانی کار را آغاز کرد. با نگاهی به اهداف تأسیس، شعبات و دروس دارالفنون ایران و عثمانی، بارزترین تفاوت اولین دانشگاه این دو کشور همسایه مشاهده می‌شود.

برخلاف نظر آدمیت که معتقد است ذهن امیرکبیر در تأسیس دارالفنون در درجه نخست معطوف به دانش و فن جدید بود و سپس به علوم نظامی توجه داشت (آدمیت، ۱۳۸۴: ۳۵۴)، اما هدف امیرکبیر آشنا کردن ایرانیان با علوم و فنون جدید و رفع نیازهای نظامی و فنی ایران بود و امیر این دو هدف را همزمان دنبال می‌کرد. این ادعا را تحقیق و دقت در شعبات و دروس آموزشی دارالفنون اثبات می‌کند. البته همان‌گونه که در نظام‌نامه دارالفنون اول آن کشور ذکر شد، هدف عثمانی‌ها آموزش هرگونه فن و فنون و دسترسی به تکنیک‌های جدیدی بود که در غرب از دارالفنون نشأت می‌گرفت؛ همچنین تربیت نیروی انسانی با هدف دستیابی به دانشگاه به معنای واقعی بود (Arslan, 1999: 297).

مواد درسی دارالفنون ایران از هفت شعبه تشکیل شده بود که ابتدا معلمانی از اتریش و آلمان و سپس معلمانی از کشورهای دیگر مثل ایتالیا، فرانسه و خود ایرانیان، تدریس آنها را برعهده داشتند. اولین شعبات و رشته‌های تحصیلی دارالفنون عبارت بود از: پیاده‌نظام، سواره‌نظام، توپخانه، مهندسی، طب و جراحی، معدن‌شناسی و علوم طبیعی مشتمل بر فیزیک و کیمیا و دواسازی. به مرور زمان رشته‌های جغرافیا، نقاشی، علم موزیک، فیزیک و شیمی و زبان‌های خارجی مثل زبان فرانسوی، انگلیسی، روسی، عربی و حتی بعدها زراعت و عکاسی نیز به آن اضافه شد (اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷[الف]: ۲/۱۰۸۰–۱۰۸۶ ؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۰۸/۲). در این هفت شعبه، علاوه بر دروس اختصاصی، دروس دیگری نیز متناسب با همان شعبه تدریس می‌شد؛ مانند تاریخ، جغرافیا، طبیعات، ریاضیات و غیره (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۲۷۰/۱).

هدف دارالفنون ایران نیز مثل عثمانی آموزش فنون بود؛ با این تفاوت که در دارالفنون ایران سه شعبه توپخانه، پیاده‌نظام و سواره‌نظام مختص آموزش نظامی بود. حتی بیشتر مؤلفان از جمله دکتر پولاک، دارالفنون ایران را مدرسه نظام خطاب کرده‌اند. یک شعبه دیگر نیز به طب و جراحی اختصاص داشت. بقیهٔ شعبات بیشتر به علوم پایه و علوم فنی مربوط بودند تا علوم انسانی، اجتماعی، سیاسی و ادبیات. البته در هیچ‌یک از دارالفنون‌های عثمانی اثری از علوم نظامی و پزشکی دیده نمی‌شود. علت آن نیز روشن است؛ ترکان مدارس عالی نظامی داشتند که بسیار زودتر از سایر مدارس دیگر تأسیس شده و مختص آموزش علوم نظامی بودند. آنها همچنین مکتب طبّیه و مکتب طبیه ملکیه داشتند که به آموزش پزشکی می‌پرداختند، ولی ایران فاقد مدرسه نظام و مدرسه طب بود؛ به همین دلیل دارالفنون ایران علوم نظامی و پزشکی را نیز

دربرگرفت و همزمان هم مدرسهٔ نظام بود و هم مدرسه غیرنظام. همیشه یک یا دو شعبه از شعبات دارالفنون‌های عثمانی مختص یکی از رشته‌های علوم انسانی مثل حقوق یا ادبیات یا علوم دینی بود (در سطور بعدی به آنها پرداخته شده است)، ولی در دارالفنون ایران اولویت با علوم نظامی، علوم پایه و فنی بود تا علوم انسانی و اجتماعی. علت این امر دقیقاً مشخص نیست، ولی به نظر می‌رسد «قتل امیرکبیر دارالفنون را از مسیر واقعی خود دور کرد و جانشینان امیر عملاً آن را در حد آموزش برخی علوم مانند طب، ریاضیات و نظام تنزل دادند» (اکبری، ۱۳۸۴: ۸۶).

دومین دارالفنون عثمانی

با عدم موفقیت در دارالفنون اول عثمانی، تلاش‌ها برای تأسیس دارالفنون جدید (۱۸۶۵) آغاز شد. در این میان، نظام‌نامهٔ معارف عمومیه در سال ۱۸۶۹م. آماده گردید که تأسیس یک دارالفنون جدید را تصویب کرد. ساخت بنای دارالفنون دوم که به دارالفنون عثمانی معروف شد، در سال ۱۸۶۵م، در نزدیکی مقبره سلطان محمود آغاز شد و در سال ۱۸۶۹ به پایان رسید. افتتاح آن طی یک مراسم رسمی، در ۲۰ شوبات ۱۸۷۰م. با حضور صدراعظم علی‌پاشا رخ داد.

ورود به دارالفنون عثمانی مشروط به داشتن شانزده سال تمام و همچنین موفقیت در امتحان ورودی بود که از دروس زبان عثمانی، تاریخ عمومی، جغرافیا، حساب، هندسه، جبر، حکمت طبیعی و منطق گرفته می‌شد. فقط کسانی که دارای گواهی مبنی بر تحصیل دروس مذکوره در یکی از مدارس مورد قبول حکومت عثمانی بودند، می‌توانستند بدون امتحان در مدرسه ثبت‌نام کنند. برای این دارالفنون بیش از هزار شاگرد امتحان ورودی دادند و بیش از ۴۵۰ شاگرد قبول شدند (Arslan, 1999: 299). نظام‌نامه دوره تحصیل را سه سال مشخص کرد و در این سه سال، شاگردان باید یک تز علمی را آماده می‌کردند. همچنین نظام‌نامه دارالفنون را متشکل از سه شعبه فلسفه و ادبیات، شعبه علم حقوق و شعبه علوم طبیعه و ریاضیات دانست (Dolen, 2008: 2). در هر یک از شعبه‌ها، دروس تخصصی همان شعبه آموزش داده می‌شد. دوره تحصیل شعبهٔ ادبیات سه سال بود و دروس به ترکی تدریس می‌شد، اما تا زمان تربیتِ معلمانی که به زبان ترکی آموزش بدهند، اجازهٔ آموزش به فرانسوی را داشتند. طبق نظام‌نامه معارف عمومی سال ۱۸۶۹، از قرار دادن آموزش زبان‌های شرقی: عربی و فارسی همراه با زبان‌های غربی: فرانسوی و انگلیسی در شعبه ادبیات، تلاش برای ایجاد الفت و سازش بین شرق و غرب فهمیده می‌شود.

می‌توان گفت آموزش دارالفنون که براساس مدل فرانسوی تدبیر شده بود، دارای استقلال اجرایی بود (Arslan, 1999: 299).

دومین دارالفنون عثمانی نیز بین سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۳م. بدون وقفه فعالیت کرد، اما در سال ۱۸۷۳ تعطیل شد و این دومین اقدام نیز با شکست مواجه گردید. یکی از دلایل تعطیلی دارالفنون عثمانی، جهالت و تعصب بیان شده است. هنگام ارائهٔ اولین و آخرین کنفرانس‌ها در دارالفنون، باز این جاهلان و متعصبان بودند که به آنها اعتراض می‌کردند (Ergin, 1939: 2/559). معتصبان مدرسه‌ای و صوفتاها از معترضان اصلی بودند. از دلایل اصلی اعتراض متعصبان به اصطلاح دیندار که به تعطیل شدن دومین دارالفنون عثمانی منجر شد، یکی از سخنرانی‌های جمال‌الدین اسدآبادی در دارالفنون در مورد نبوت بود که بنا به نظر متعصبان، در آن وی به پیغمبر اسلام اهانت کرده بود. ماجرای این سخنرانی و اعتراض‌ها را عثمان ارگین در کتاب خود آورده است (1939: 2/558-561). ناگفته نماند که «تحسین افندی» از معلمان دارالفنون، از وجود سید جمال‌الدین اسدآبادی که در زمان افتتاح دارالفنون عثمانی در استانبول حضور داشت، در اثنای تدریس خود برای سخنرانی استفاده می‌کرد. «درواقع جنبش آزادی فکری، از همان سالن تدریس دارالفنون اسلامبول آغاز شد و باب‌عالی برای خفه شدن نهضت جدید، دارالفنون عثمانی را تعطیل و تحسین افندی را ممنوع الفعالیت کرد» (محیط طباطبایی، [بی‌تا]: ۱۸–۱۹) .

دارالفنون سلطانی (۱۲۹۰ق/۱۸۷۳م)

سومین اقدام برای تأسیس دارالفنون در سال ۱۸۷۴م، دارالفنونِ تشکیل‌شده در ساختمان مکتب سلطانی گالاتاسرای به نام دارالفنون سلطانی است. سافت‌پاشا وزیر معارف و ناشر نظام‌نامهٔ معارف، وقتی مشاهده کرد که دارالفنون سال ۱۲۶۸ق (۱۸۵۱م)، هنوز دو سال از فعالیتش نگذشته به دلیل هجوم صوفی تعطیل گردید، تصمیم گرفت همان مؤسسه را در محیطی دورتر از حضور صوفی ها، یعنی در گالاتاسرای و به دست یک مدیر مسیحی و معلمانی که بیشترشان اروپایی و مسیحی بودند، تأسیس کند؛ به همین دلیل مدیر لیسه گالاتاسرای، ساوا افندی را مأمور این کار کرد. ساوا افندی باید این مؤسسه را کاملاً به شکل اروپایی درست می‌کرد و همین کار را هم نسبتاً انجام داد. همان‌طور که در اروپا رایج بود و در نظام‌نامهٔ معارف نیز تصریح شده بود، دارالفنون باید از پنج شعبه تشکیل می‌شد، اما به دلیل اینکه شعبه طب قبلاً

گشایش یافته بود (مکتب طبیه ملکیه) و شعبه الهیات را هم مدارس سنتی موجود جایگزین می‌کردند، در این شعبه‌ها تغییراتی ایجاد نکردند و در واقع دارالفنون از شعبه‌های (دانشکده) حقوق، شعبه طرق و معابر و شعبه ادبیات تشکیل شد. با توجه به اینکه طرق و معابر معنی شعبهٔ مهندسی را می‌داد، می‌توان آن را شعبه فن یا ریاضیات و طبیعیات نامید. ارگین تفاوت دارالفنون سلطانی با همتاهای سابق آن را در دانشجویان آن می‌دانست که بیشترشان را فارغ‌التحصیلان لیسه گالاتاسرای تشکیل می‌دادند تا طلبه‌های مدارس سنتی؛ و معتقد بود می‌توان به جای ذکر مفهوم دارالفنون برای آن، عنوان کلاس‌های عالی لیسه گالاتاسرای را جایگزین کرد (Ergin, 1939: 2/698-700).

دارالفنون شاهانه (۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م)

دارالفنون ماندگار و همیشگی عثمانی‌ها، در تلاش چهارم ممکن شد. افتتاح رسمی آن به نام «دارالفنون شاهانه» در ۳۱ اگوست ۱۹۰۰ در سال بیست و پنجم حکومت عبدالحمید دوم انجام شد. سلطان عبدالحمید با تلاش‌های سعیدپاشا صدراعظم فرهنگ‌دوست عثمانی و تحت تأثیر او، طی فرمانی در شوال ۱۳۱۳ق. فرمان تأسیس یک دارالفنون را صادر کرد تا هم ثابت کند که دشمن علم و فرهنگ نیست و هم جلوی هجوم جوانان به اروپا برای ادامه تحصیل را بگیرد. در خاطرات عبدالحمید دوم چنین آمده است: «می‌گویند من دشمن آدم‌های عاقل بوده‌ام! شرم نمی‌کنند و چنین چیزهایی را می‌نویسند. اگر من دشمن علما و اندیشمندان بودم، چگونه ممکن بود مؤسساتی چون دارالفنون و ملکیه شاهانه را که وظیفه تربیت افراد اندیشمند برای مملکت و ملت را برعهده داشتند، تأسیس کنم» (بوزداغ، ۱۳۷۸: ۸۹؛ صادقیان و عبادی، ۱۴۰۰: ۸۶). دارالفنون جدید سه سال بعد، در ۱۹ آغوستوس[1] /۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م. در بنای مکتب ملکیه افتتاح گردید. بین این دارالفنون جدید و دو دارالفنون سابق (عثمانی و سلطانی) هیچ مناسبت و ارتباطی وجود نداشت. از زمان تعطیلی دارالفنون‌های سابق در سال ۱۲۸۶ق/۱۸۶۹م. و ۱۲۹۷ق/۱۸۷۹م، تا سال ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م یعنی در فاصلهٔ سال‌های زیادی که گذشته بود، فقط در سال ۱۳۱۲ق/۱۸۹۴م. به یک تلاش رسمی مبنی تأسیس مجدد دارالفنون در استانبول برمی‌خوریم (Ergin, 1939: 3/1209).

درهای دارالفنون شاهانه به روی هر کسی باز نبود و پذیرش دانشجویان خیلی محدود و

۱. نام ترکی هشتمین ماه میلادی در تقویم رسمی ترکیه.

مشروط به شرایط خاصی بود. افراد هجده سال به بالا می‌توانستند در دارالفنون شاهانه ثبت‌نام کنند. فارغ‌التحصیلان مکاتب سلطانی، تجارت، دارالشفقت و اعدادی و نیز افرادی که دارای معلوماتی در سطح این مکاتب بودند، پس از امتحان ورودی، در مدرسه پذیرش می‌شدند (Arslan, 1999: 301). شاگردان ثبت‌نام شده در شعبات دارالفنون شاهانه، تحصیلات مقدماتی را در مکاتب به شیوهٔ اروپایی کسب می‌کردند و درواقع، از مدارس مقطع پایین و معتبر عثمانی وارد این دارالفنون می‌شدند. این امر در مقایسه با اولین دارالفنون که بیشتر دانشجویان آن را طلبه‌های مدرسه تشکیل می‌دادند، قابل توجه است. هرچه ورود به دارالفنون عثمانی رفته‌رفته سخت‌تر می‌شد، ورود به دارالفنون ایران راحت‌تر می‌شد؛ به‌طوری که «داوطلبان تحصیل در این مدرسه بی‌توجه به دین و اوضاع اجتماعی و سنشان، فقط با دانستن زبان و خط فارسی و بدون گذراندن امتحان خاصی، می‌توانستند وارد شوند» (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۱۰۵). این امر نیز محقق است که در زمان تأسیس دارالفنون شاهانه، کیفیت وجود و حضور معلم و شاگرد در مقایسه با دارالفنون‌های سابق تفاوت زیادی داشت. معلمان خارجی این دارالفنون، فقط در شعبه ادبیات بودند و «پرار» فرانسوی معلم ادبیات فرانسه و «مورتمان» آلمانی نیز معلم درس آثار عتیق بود.

دارالفنون شاهانه ابتدا در سه شعبهٔ ادبیات و حکمت (شعبه ادبیات)، علوم ریاضیات و طبیعی (شعبه فنون) و شعبه علوم عالی دینی، یعنی به شکل سه دانشکده افتتاح شد. بعد از مشروطیت دوم، مکتب حقوق و مکتب ملکیه طبیه نیز به آن اضافه شد و تعداد دانشکده‌های آن به پنج دانشکده افزایش یافت (Dolen, 2008: 2/8).

مدرسه علوم سیاسی

کمبود کادر متخصص و مجرب در مناصب حساس مملکتی، یکی از اساسی‌ترین مشکلات ایران و عثمانی بود. توسعهٔ روزافزون ارتباط با ممالک اروپایی، زمامداران ایران و عثمانی را متوجه ساخت که باید مأموران مخصوصی برای نمایندگی‌های خود در خارج تربیت کنند؛ زیرا عدم اطلاع رجال دولتی ایران و عثمانی از قوانین، مقررات و اصول سیاست اروپایی و بین‌المللی، از اصلی‌ترین علل زیان‌ها و ضررهای واردشده در مناسبات خارجی، به‌خصوص در معاهدات بود. این قبیل مسائل باعث شده بود اندیشهٔ تأسیس مدرسه‌ای برای آموزش علوم سیاسی و مدیریتی در ایران و عثمانی قوت گیرد.

مدرسه علوم سیاسی ایران (۱۳۱۷ق/ ۱۸۹۹م)

تأسیس این مدرسه، اندیشهٔ میرزا حسن‌خان مشیرالملک پسر میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه بود. «مشیرالدوله در ماه جمادی‌الثانیه ۱۳۱۷ق. خیال دارد مدرسه‌ای برای وزارت خارجه ترتیب دهد که در آنجا درس حقوق و دیپلماتیک داده شود که علمی ندارد» (ملک المورخین، ۱۳۸۶: ۴۴۴/۱). از این سخن برمی‌آید که مدرسهٔ علوم سیاسی از مؤسسات وابسته به وزارت امور خارجه بود. میرزا حسن‌خان مشیرالملک (مشیرالدوله بعدی) فارغ‌التحصیل قسمت حقوق دارالفنون مسکو بود. «مشیرالدوله با تحصیلات عالی که در حقوق کرده بود، به خوبی متوجه اهمیت قانون و اثر اصول در اجتماعات و ترقی ملل شده بود؛ به همین علت روزی که پا به ایران گذاشت، متوجه شد باید مرکز و کانونی برای تعلیم اصول و مبانی حقوق بشری فراهم آید و مکتبی باز شود که مردم ایران را به قانون‌دانی و حق و حق‌گذاری وادار کند» (باستانی پاریزی، ۱۳۵۶: ۷۸). وی در دورهٔ صدارت امین‌السلطان، با داشتن سمت ریاست کابینهٔ وزارت خارجه، منشی مخصوص صدراعظم هم شد و به‌ناچار نظر وی به وزارت خارجه و اداره کردن آن متوجه گشت و «دانست که کار از ریشه خراب است و تا مبنای علمی برای اعضای وزارت خارجه دست و پا نشود، هرچه بکند نقش بر آب خواهد بود. از طرف دیگر حالا که افتتاح مدارس انجام شده است و شاه و صدراعظم از آن جلوگیری ندارند، چه از این بهتر که مدرسه‌ای هم که در آن علوم عالیه سیاسی تدریس شود، دایر نمایند و کار معارف و فرهنگ اساسی کشور را پیشرفتی بدهند. پسر و پدر در نزد صدراعظم و شاه محسنات این اقدام را جلوه‌گر ساخته، فرمانی صادر کردند و چهارهزار تومان سالیانه برای مخارج این مدرسه از تفاوت عمل معدن فیروزه خراسان برقرار نمودند. مشیرالملک برنامه این مدرسه را تنظیم کرد و گرماگرم مشغول تعیین معلم و مکان مدرسه شد» (مستوفی، ۱۳۸۴: ۶۹/۲).

مدرسه ملکیه عثمانی (۱۲۷۴ق/ ۱۸۵۹م)

مدرسهٔ معادل علوم سیاسی ایران، در عثمانی مکتب ملکیه است. این دو مکتب علی‌رغم تشابهات بسیار، در یک نکتهٔ اساسی با هم تفاوت دارند و آن اینکه هدف از تأسیس مدرسهٔ علوم سیاسی ایران، تربیت کادر متخصص برای امور خارجه بود، اما در مکتب ملکیه عثمانی، همراه با تربیت عناصر متخصص برای امور خارجه، پرورش عناصر مدیریتی برای امور داخلی به منظور

مرکزیت‌بخشی به کشور نیز از اهداف مهم بود. نظام‌نامهٔ مکتب ملکیه به تاریخ ۱۲۹۳ق. وظایف و مأموریت‌های دولتی را که فارغ‌التحصیلان مکتب ملکیه در آنها مشغول فعالیت می‌شدند، این‌گونه بیان کرده است: **الف**. به عنوان قائم‌مقام در قصبات؛ **ب**. در دوایر مرکزی حکومت در استانبول و در ولایات در ریاست مکاتبات و وظایف معادل آن؛ **پ**. به عنوان ملازم اعضای شورای دولت؛ **ت**. به عنوان کاتبان سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌ها در دیگر کشورها (Ergin, 1939: 2/619).

دورهٔ تحصیل در مدرسه علوم سیاسی ایران، ابتدا چهار سال بود. در سال اول افتتاح، مواد درسی این مکتب عبارت از پنج ماده درسی بود. فقه به معلمی میرزا حبیب‌الله، تاریخ (ایران و ملل قدیمه مشرق) به معلمی اردشیر جی فارسی، جغرافیا به معلمی میرزا عبدالرزاق‌خان مهندس بغایری، فرانسه به معلمی دکتر مرل و حقوق بین‌الملل که شخص مشیرالملک تدریس آن را برعهده داشت (مستوفی، ۱۳۸۴: ۲/۷۱–۷۲). مدت تحصیل این مدرسه در زمان ریاست محمدعلی فروغی به پنج سال افزایش یافت. حداقل نمرهٔ قبولی در این مدرسه ۱۲ بود و امتحانات آخر سال به صورت کتبی و شفاهی انجام می‌گرفت (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۵۰۰). مدرسهٔ سیاسی ایران نیز مثل مکتب ملکیه، ابتدا یک کلاس داشت و در سال‌های بعد بر تعداد کلاس‌های آن افزوده شد. این مدرسه دو دورهٔ تحصیلی (مقدماتی و عالی) و پنج کلاس داشت. در دوره مقدماتی، سه کلاس و در دوره عالی دو کلاس داشت. برای دوره نخست، تصدیق‌نامه‌ای به شاگردان داده می‌شد که به امضای معلمان و رئیس مدرسه می‌رسید و شاگردان با این تصدیق‌نامه حق اشتغال به تحصیل در دوره دوم را می‌یافتند. از سال ۱۳۳۰ق به بعد، تصدیق‌نامهٔ پایان دوره دوم به امضای وزیر خارجه وقت می‌رسید. شاگردان دوره اول این مدرسه، در سال ۱۳۲۰ از تحصیل فراغت یافتند و عبدالله مستوفی شاگرد اول این دوره بود (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۱/۴۰۳).

در سال ۱۳۲۸ق، مدرسه سیاسی ایران رسماً به عنوان یکی از ادارات اصلی وزارت امور خارجه شناخته شد. در آن سال‌ها دروس تحصیلی مدرسه عبارت بود از: حقوق اساسی و تاریخ جدید، زبان فرانسه، ادبیات، زبان فارسی، منطق، علم ثروت، جغرافیا، حقوق و دفترداری، ریاضیات. در سال ۱۳۳۲ق. دروس مدرسه به دو بخش مقدماتی و عالی تقسیم شد. دروس تحصیلی مدرسه در این سال عبارت بود از: ثروت، ادبیات و تاریخ شعرا، فقه عالی، فقه، صرف و نحو عربی و منطق، طبیعیات، دفترداری و حقوق بین‌الملل عمومی، تاریخ معاصر و ثروت، تاریخ

رم و ملل قدیمه مشرق، تاریخ یونان و قرون‌وسطی، جغرافیای عالم، تاریخ جدید و حقوق اساسی، فرانسه، ریاضیات، علم مالیه، حقوق تجاری، هیئت و جغرافیای ایران، فارسی (تفرشی، ۱۳۷۰: ۵۴، ۵۶).

مدرسهٔ عالی حقوق

در دوره آموزش سنتی عثمانی و ایران، آموزش حقوق در مدارس سنتی انجام می‌شد و فارغ‌التحصیلان ادارهٔ محاکم شرع و عرف را به دست می‌گرفتند. ناکارآمدی مدارس در تربیت حقوق‌دانان و سیاستمداران، ضرر و زیان‌های وارده بر هر دو کشور در معاهدات سیاسی و اقتصادی با غرب در اثر نداشتن سیاست‌مداران و حقوق‌دانان ماهر و باسواد، حرکات نو آغازشده در عرصهٔ دادگستری و قضائی هر دو کشور، سعی و تلاش در اقتباس از اصول و قوانین حقوقی و سیاسی غرب با هدف اجرای این قوانین جدید غربی، بررسی حقوق‌های بیگانه را ضروری ساخت و ضرورت تربیت کادر حقوقی و سیاسی تحصیل‌کرده و باسواد را که قادر به اجرای این قوانین جدید باشند، مطرح کرد. همهٔ این امور، تشکیل مکتبی را که حقوق رسمی و علوم سیاسی را آموزش دهد، ضروری ساخت. البته تلاش‌های نوسازی آموزش نیز در تأسیس مکتب حقوق و علوم سیاسی ایران و عثمانی نقش مهمی ایفا کرد. پایه‌های نخستین مدارس عالی حقوق ایران و عثمانی را مکتب علوم سیاسی در ایران و مکتب ملکیه و همچنین شعبهٔ حقوق دارالفنون در عثمانی گذاشتند.

مکتب حقوق عثمانی (۱۸۷۴م)

در سال ۱۸۸۱م. یکی از نقاط تحول در تاریخ مکتب سلطانی گالاتاسرای، تشکیل یک دانشگاه به نام دارالفنون سلطانی در مجموعه ساختمان آن بود. قبل از آن، اقدام در تشکیل دارالفنون برای اولین بار ناموفق بود. در بهار سال ۱۸۷۴م، «سافت‌پاشا» وزیر معارف وقت، دستور تشکیل مکتب حقوق را به ساواپاشا مدیر مکتب سلطانی گالاتاسرای داد؛ چون در آن برهه مدیر مکتب سلطانی ادارهٔ دارالفنون را نیز برعهده داشت. تشکیل مکتب حقوق در آن دوره در داخل مکتب سلطانی تصادفی نبود؛ زیرا بخشی از دروس رشتهٔ حقوق در برنامه درسی مکتب سلطانی وجود داشت و آموزش داده می‌شد. همچنین می‌توان گفت برای کاهش هزینه‌ها از نظر ساختمان و

غیره، مکتب در این مکان تشکیل شد. از طرف دیگر، یکی از خواسته‌های دولی که اتباع غیرمسلمان امپراتوری را حمایت می‌کردند، تأسیس مکتب حقوقی بود که در آن غیرمسلمانان نیز بتوانند حضور یابند. با انتقال مکتب سلطانی از گالاتاسرای به گلخانه در سال ۱۸۷۳، جودت‌پاشا وزیر معارف وقت، بنیان تدریس درس حقوق روم را در این مکتب گذاشت. بدین ترتیب، اولین نطفه‌های مدرسه حقوق گذاشته شد (Koyuncu, 2012: 169-170).

در دارالفنون عثمانی برخلاف دارالفنون ایران، برخی علوم انسانی مثل حقوق و علوم اجتماعی جایگاه خاصی داشتند. در اینجا نیز منظور از مکتب حقوق سلطانی، شعبهٔ حقوق دارالفنون سلطانی است؛ زیرا در آن دوره به شعبات دارالفنون مکتب می‌گفتند.

مکتب حقوق شاهانه (وابسته به وزارت عدلیه براساس نظام‌نامه سال ۱۸۷۸م)

روند تشکیل و اهداف مدارس عالی حقوق ایران و عثمانی را می‌توان چنین روایت کرد: در عثمانی علاوه بر مکتب حقوق دارالفنون سلطانی، برای پاسخ‌دهی به نیازهای رو به افزایش، تصمیم به تأسیس یک مکتب حقوق در استانبول گرفته شد. در نهایت، با هدف آموزش قوانین عدلی و سیاسی و آموزش اصول و نظام‌های مربوط به حقوق دولت، یک مکتب حقوق وابسته به وزارت عدلیه تأسیس گردید. در سال ۱۸۷۸م. نظام‌نامهٔ مکتب حقوق تنظیم شد و به تأیید پادشاه رسید. همچنین مراسم افتتاح و ثبت‌نام مکتب در تاریخ ۱۸۸۰ تحقق یافت و در همان سال (۱۸۸۰–۱۸۸۱م) فعالیت آموزشی خود را آغاز کرد. در سال ۱۸۸۱م. نیز مکتب حقوق موجود در مکتب سلطانی، به مکتب حقوق وابسته به وزارت عدلیه منتقل شد و هر دوی آنها با هم یکی شدند (Koyuncu, 2012: 179).

مدرسه حقوق ایران (۱۳۳۹ق/۱۹۲۱م)

در ایران نیز پس از ایجاد مدرسه علوم سیاسی، فکر تأسیس مدرسهٔ حقوق به وجود آمد. در زمستان ۱۳۳۲ق. پس از مدتی تلاش، مسیو پرنی –مستشار عدلیه– موفق به جلب نظر زعمای فرهنگی کشور، برای تأسیس مدرسه حقوق شد؛ به همین منظور کمسیونی در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۲/ ۲۷ بهمن ۱۲۹۲ش/ ۱۶ فوریه ۱۹۱۴ به هنگام صدرات محمدعلی‌خان علاءالسلطنه، با حضور تعدادی از فعالان عرصهٔ معارف تشکیل شد که همه در اصلِ تأسیس مدرسه متفق‌القول

بودند. با نظر مشیرالدوله (مشیرالملک)، اداره مدرسه نیز به وزارت معارف واگذار شد. طرحی که مسیو پرنی برای ارائه به این کمیسیون و دیگر مقامات دولتی تهیه کرده بود، پیشنهاد تأسیس مدرسهٔ عالی حقوق نام داشت. در مقدمهٔ این طرح آمده بود که: «تهیهٔ اشخاص –به سبب مشاغل دقیق قضاوتی که به آنها تعلیم قضاوت و کارهای حقوقی داده شود– از عهدهٔ این مدارس ابتدایی حالیه خارج است؛ زیرا تحصیل حقوق باید در یک مدرسهٔ مخصوص به تعلیمات عالیه حقوق بشود؛ که حالیه مدرسه مزبور وجود ندارد و حال آنکه تأسیس آن اولین وظیفه مهم دولت است» (تفرشی، ۱۳۷۰: ۵۵).

اولین تفاوت مکاتب حقوق ایران و عثمانی، در این دو بند به روشنی دیده می‌شود؛ چنان‌که مدرسهٔ حقوق عثمانی وابسته به وزارت عدلیه بود، ولی مدرسه حقوق ایران از مؤسسات وابسته به وزارت معارف قید شده است (تفرشی، همان، ۵۶–۵۷).

دروس آموزشی هر دو مکتب حقوق ایران و عثمانی صرف نظر از فاصله زمانی تاریخ تشکیل آنها، کاملاً تخصصی علم حقوق بود. با نگاهی به برنامهٔ درسی این دو مکتب، می‌توان این امر را به وضوح مشاهده کرد. در نظام‌نامهٔ مکتب حقوق شاهانه، آموزش به‌طور روزانه و دوره تحصیلی نیز سه ساله تنظیم شد. دروس آن متنوع و متغیر بود، اما مهم‌ترین آنها مسائل احکام عدلیه، قانون اراضی، نظام‌نامه‌های املاک و اسناد، قانون جزا، قوانین تجارت بری و بحری، قوانین محاکم حقوقی و جزایی، اصول تنظیم علمی حقوق ملل، قوانین نظامات و قوانین معاملات با بیگانگان (ملل) و زبان فرانسوی بود. کم و زیاد شدن دروس سالانه نیز به تشخیص معلمان مکتب و با تأیید وزارت عدلیه صورت می‌گرفت. زبان آموزش نیز ترکی بود (Koyuncu, 2012: 177).

مکتب حقوق شاهانه که در سال ۱۸۸۰م. تشکیل شد، کادر آموزشی آن در مقایسه با مکتب حقوق سلطانی، نشانگر حجم بزرگی از ترک‌گرایی در مکتب است. تمام کادر آموزشی آن از مقامات بلندمرتبهٔ اداری و دولتی عثمانی بودند. در آن دوره، در مورد تعیین محتوای دروس آموزشی و در مورد غربی یا اسلامی بودن آنها مجادلات و گفت‌وگوهای زیادی در عثمانی صورت رفت و به‌خصوص در دوره سلطان عبدالحمید دوم، آموزش حقوق زیر نظر گرفته شد و در برنامه درسی آن محدودیت‌های مهمی صورت گرفت. برای مثال، درس مدخل علمی علوم که توسط منیف‌پاشا تدریس می‌شد، ممنوع گردید (Koyuncu, 2012: 180-181).

مکتب حقوق ایران نیز بی‌نیاز از معلمان خارجی و به‌خصوص فرانسوی نبود. هرچند تأسیس مدرسه حقوق در اولین تلاش با وقوع جنگ جهانی اول به تعویق افتاد، ولی معلمان فرانسوی که موسیو پرنی برای تدریس در مدرسه تقاضا کرده بود، به ایران آمده بودند. از این میان «دمرنی» استاد حقوق بود و «کت» فرانسه و اخلاق تدریس می‌کرد. دمرنی برای آموزش و تدریس در مدرسه حقوق، کتب و جزواتی تألیف کرد که توسط همکاران وی به فارسی برگردانده شدند. در آغاز تأسیس مدرسه حقوق در سال ۱۳۳۹ق. نیز معلمان فرانسوی در کادر آموزشی مدرسه حضور داشتند؛ به‌طوری که به‌جز خود پرنی، دفوسا، مرل و دوفور ویل، به تدریس موضوعات مختلف مشغول بودند؛ که پس از مدتی، دوفور ویل جایش را به امیل لوسوئور داد. معلمان فرانسوی از برخورد رجال انگلیسی مقیم تهران و هوادارشان، چندان دل خوشی نداشتند. پس از کودتای ۱۲۹۹ نیز سید ضیاءالدین ضمن حذف تدریس اجباری زبان فرانسه، همهٔ اساتید فرانسوی را وادار به ترک ایران کرد. پس از کودتای ۱۲۹۹ش، هیئت وزرا در جلسه ۲۵ خرداد ۱۳۰۰ پیشنهاد وزارت امور خارجه مبنی بر لزوم استخدام معلمان جدید به جای معلمان سابق فرانسوی را که به اروپا رفته بودند، تصویب کرد (تفرشی، ۱۳۷۰: ۵۶–۵۷).

یکی از دلایل اصلی رغبت زیاد به مکتب حقوق شاهانه در آن دوره، این بود که در آن برههٔ زمانی متولدین شهرهای دیگر به‌جز استانبول به خدمت سربازی می‌رفتند، اما اگر چنین افرادی به استانبول می‌آمدند و با ادامه تحصیل در یکی از مکاتب عالی گواهی‌نامه می‌گرفتند، مثل اهالی استانبول از سربازی معاف می‌شدند. بدین ترتیب، جوانان شهرستانی زیادی برای استفاده از این موقعیت، خواستار ادامه تحصیل در مکتب حقوق بودند (Ergin, 1939: 3/1114)، ولی بنا به گفته مستوفی، بیشتر افراد مدرسه حقوق ایران را اعضای وزارتخانه‌ها تشکیل می‌دادند: «... مدرسه‌ای به نام مدرسه حقوق تحت نظر وزارت عدلیه دایر شده بود که به داوطلبان تحصیل‌کردهٔ مدارس متوسطه درس حقوق می‌داد و این مدرسه بعد از ظهرها و حتی شب‌ها کلاس‌های خود را برپا می‌کرد و اکثر شاگردهای آن اعضای جوان وزارت عدلیه و سایر وزارتخانه‌ها بودند» (مستوفی، ۱۳۸۴: ۶۱۲/۳). مدرسه حقوق ایران از دو دوره تشکیل می‌شد و پس از طی دورهٔ دوم، فارغ‌التحصیلان لیسانسیه شناخته می‌شدند. شرط ورود به این مدرسه، تصدیق دوره اول متوسطه بود و مدرسه پنج دوره فارغ‌التحصیل بیرون داد و در آن پنج دوره، ۸۲ نفر به دریافت لیسانس نائل آمدند «محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۴۰۴/۱–۴۰۵).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر که با رویکرد تطبیقی به بررسی سیر تحول مؤسسات آموزش عالی در ایران و امپراتوری عثمانی در سده نوزدهم میلادی پرداخته، بر آن بود تا تفاوت‌ها و شباهت‌های بنیادین این دو نظام آموزشی نوپا را در بستر تاریخی، فرهنگی و سیاسی مورد تحلیل قرار دهد. یافته‌های پژوهش به روشنی نشان می‌دهد که تأسیس نهادهای آموزشی مدرن در هر دو کشور، پاسخی به نیازهای داخلی و فشارهای بیرونی عصر مدرنیته بود؛ عصری که غرب در آن پیشتاز توسعه علمی، صنعتی و نظامی شده بود و کشورهای پیرامونی چون ایران و عثمانی را در معرض تهاجم فکری و اقتصادی قرار داده بود. در هر دو قلمرو، انگیزهٔ اصلی برای تأسیس مؤسسات آموزش عالی، عقب‌ماندگی محسوس در علوم و فنون مدرن و ناتوانی نظام آموزشی سنتی در پاسخ‌گویی به تحولات جدید جهانی بود. البته مسیر طی‌شده در دو کشور تفاوت‌های مهمی داشت. در امپراتوری عثمانی، با توجه به سنت دیرینه تمرکز قدرت در دربار و برخورداری از ساختار بوروکراتیک گسترده‌تر، تلاش‌های نوسازی آموزشی عمدتاً توسط دولت مرکزی هدایت شد و سلاطین به‌ویژه محمود دوم و عبدالحمید دوم، نقش محوری در تأسیس دارالفنون‌ها و مدارس عالی داشتند. در مقابل، در ایران این حرکت بیشتر از سوی نخبگان فرهنگی و اصلاح‌طلبان مستقل، نظیر امیرکبیر و میرزا حسن رشدیه پیگیری شد و نقش دولت تا مدت‌ها محدود و بدون واکنش باقی ماند.

نکته مهم دیگر، اهمیت «بسترسازی» پیش از تأسیس دانشگاه و مدارس عالی است. هم در ایران و هم در عثمانی، مؤسسات آموزش عالی بدون تقویت زیربناهای آموزشی، یعنی مدارس ابتدایی و متوسطه، تأسیس شدند. این امر موجب شد مراکز مورد نظر عملاً نقش مدارس متوسطه یا شبه‌مدرسه را ایفا کنند و از مفهوم واقعی دانشگاه فاصله بگیرند. به عبارتی، غیبت نظام‌مند آموزش پیشینی، این نهادها را از اهداف اصلی‌شان دور ساخت و تأثیرگذاری آنها را محدود کرد. با بررسی دقیق دارالفنون‌های دو کشور، مشخص شد که دارالفنون ایران در قیاس با نمونه عثمانی، گرچه دیرتر تأسیس شد، اما در عمل از ثبات و دوام بیشتری برخوردار بود. در عثمانی، دارالفنون طی سه تجربه اولیه با شکست مواجه شد و تنها دارالفنون شاهانه در سال ۱۹۰۰ توانست به یک مؤسسه ماندگار تبدیل شود. این شکست‌ها به دلیل تقلیدی بودن نهادها، عدم آمادگی فرهنگی جامعه، مخالفت محافظه‌کاران دینی و نبود هماهنگی در برنامه‌ریزی

آموزشی رخ دادند. البته در ایران، دارالفنون تهران که در سال ۱۲۶۸ق/۱۸۵۱م. به همت امیرکبیر تأسیس شد، با وجود فشارها، هرگز به‌طور رسمی تعطیل نگردید و توانست پایه‌گذار آموزش نوین در کشور باشد. از منظر محتوایی نیز تفاوت‌هایی میان نهادهای آموزشی دو کشور وجود داشت. دارالفنون ایران عمدتاً بر آموزش علوم نظامی، فنی و پزشکی تمرکز داشت که نیازهای فوری حکومت قاجار را پوشش می‌داد؛ درحالی‌که در عثمانی، گرایش به آموزش علوم انسانی، حقوق، ادبیات و فلسفه بیشتر بود و این موضوع در ساختار شعبات دارالفنون‌ها به وضوح دیده می‌شود؛ به‌ویژه در دارالفنون شاهانه و مکتب حقوق عثمانی، تلاش زیادی برای آشنایی با نظام‌های حقوقی غربی، اصول حقوق بین‌الملل و تربیت کارگزاران اداری و دیپلماتیک صورت گرفت. این در حالیست که در ایران مؤسساتی چون مدرسه علوم سیاسی و مدرسه حقوق اگرچه با تأخیر ایجاد شدند، اما به‌تدریج به اهمیت آموزش‌های حقوقی و سیاسی نیز توجه شد.

نکتهٔ مهم دیگری که در تحلیل تطبیقی مشخص شد، تفاوت در فرایند پذیرش دانشجو در این مؤسسات است. در عثمانی، آزمون ورودی، سن و پیش‌نیازهای تحصیلی نقش مهمی در پذیرش داشتند، حال آنکه در ایران به‌ویژه در دارالفنون، معیارهای ورودی به مراتب ساده‌تر بود و گاه بدون آزمون رسمی و صرفاً با دانستن زبان فارسی، امکان ثبت‌نام وجود داشت. این تفاوت نیز ناشی از نبود نظام طبقه‌بندی‌شده و سلسله‌مراتبی آموزش در ایران است. از حیث پیوند مؤسسات آموزش عالی با سیاست، باید اذعان داشت که در هر دو کشور آموزش عالی به مثابه ابزاری برای مدرن‌سازی نظام سیاسی و اداری تلقی می‌شد. تربیت کارگزاران، دیپلمات‌ها، معلمان، نظامیان و حقوق‌دانان، بخشی از اهداف اساسی این مؤسسات بود. با این حال، آموزش در عثمانی نقش فعال‌تری در شکل‌گیری آگاهی اجتماعی، گسترش اندیشه آزادی و توسعه فضای روشنفکری ایفا کرد؛ که در مواردی چون نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در دارالفنون اسلامبول به خوبی دیده می‌شود. در ایران نیز مدارس جدید در آستانه مشروطه، بستری برای تربیت نیروهای روشنفکر و دگراندیش شدند.

در نهایت، می‌توان گفت مؤسسات آموزش عالی جدید، گرچه با اهداف اصلاحی تأسیس شدند، اما از بسیاری جهات در تحقق آرمان‌های نوسازی با موانع جدی روبه‌رو بودند. نبود هماهنگی میان مقاطع مختلف تحصیلی، مقاومت ساختارهای سنتی، عدم تدوین برنامهٔ آموزشی منسجم، محدودیت‌های مالی و فرهنگی و همچنین فشارهای سیاسی داخلی و خارجی از جمله

چالش‌های اصلی این نهادها بودند. با وجود این، اهمیت تاریخی آنها در انتقال جامعه از ساختار سنتی به ساختار نوین، انکارناپذیر است. دارالفنون‌ها و مدارس علوم سیاسی و حقوق، با تمام نارسایی‌ها، بذرهای اولیه برای شکل‌گیری دانشگاه‌های مدرن ایران و ترکیه بودند. این مؤسسات مسیر آموزش رسمی، تخصص‌گرایی و تدوین قوانین و نهادهای جدید را هموار ساختند و در تکوین نهاد دولت مدرن سهم بزرگی داشتند؛ به‌ویژه نقش آنها در بیداری سیاسی و اجتماعی جوامع ایران و عثمانی که در نهایت به شکل‌گیری جنبش مشروطه در هر دو کشور انجامید؛ جنبشی که در آن، دانش‌آموختگان همین نهادها، پیشروان و پرچم‌داران آزادی‌خواهی و نوسازی بودند.

منابع و مآخذ

کتب و مقالات

- آدمیت، فریدون (۱۳۸۴)، *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۷[الف])، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج۲، تهران: دنیای کتاب.
- ..... (۱۳۶۷[ب])، *مرات البلدان*، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میر هاشم محدث، ج۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *چالش‌های عصر مدرن در ایران عهد قاجار*، تهران: انتشارات روزنامه ایران.
- اینالجیق، خلیل و محمد سید دانلی اوغلو (۱۳۹۱)، *امپراتوری عثمانی در عصر دگرگونی تنظیمات*، ترجمهٔ رسول عربخانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۶)، *تلاش آزادی*، تهران: علمی.
- بوزداغ، عصمت (۱۳۷۸)، *خاطرات سلطان عبدالحمید دوم*، ترجمهٔ داود وفایی و حجت‌الله جودکی، تهران: نشر قبله.
- تفرشی، مجید (بهار ۱۳۷۰)، «مدارس عالی حقوق و علوم سیاسی در ایران از ابتدا تا تأسیس دانشگاه تهران»، *اطلاع‌رسانی و کتابداری: گنجینه اسناد*، ش۱، صص۵۳-۸۱. https://ensani.ir/fa/article/179043
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۴۴)، *حقایق الاخبار ناصری*، تصحیح حسین خدیوجم، ج۲، تهران: زوار.
- راوندی، مرتضی (۱۳۶۹)، *سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا*، رشت: چاپخانه نوبهار.
- رشدیه، شمس‌الدین (۱۳۶۲)، *سوانح عمر*، تهران: نشر تاریخ ایران.

- رشدیه، فخرالدین (۱۳۷۰)، *زندگینامه پیر معارف رشدیه بنیان‌گذار فرهنگ نوین ایران*، تهران: نشر هیرمند.
- صادقیان، حسن و مهدی عبادی (۱۴۰۰)، «پیش شرط‌های تحکیم دموکراسی در ترکیه»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، س۱۳، ش ۵۰، ۶۵-۱۰۷.
- عبادی، مهدی (۱۳۹۵)، «برآمدن یک شهر اسلامی: مدارس و تبدیل استانبول به کلان‌شهری اسلامی»، *مطالعات تاریخ اسلام*، س۸، ش ۳۰، صص۱۱۹-۱۳۷.
- فوروکاوا (۱۳۸۴)، *سفرنامه*، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده و کنیجی ئه اورا، تهران: نشر آثار و مفاخر فرهنگی.
- فوریه (۱۳۸۵)، *سه سال در دربار ایران*، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، تهران: نشر علم.
- قاسمی پویا، اقبال (۱۳۷۷)، *مدارس جدید در دوره قاجاریه: بانیان و پیشروان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴)، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، ج۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محیط طباطبایی، محمد [بی‌تا]، *نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، *شرح زندگانی من*، ج۲، ۳، تهران: زوار.
- ملک‌المورخین، عبدالحسین‌خان (۱۳۸۶)، *مرآت الوقایع مظفری*، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ووسینیچ، وین (۱۳۴۶)، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمهٔ سهیل آذری، تهران: کتابفروشی تهران.

منابع لاتین

- Arslan, Ali (1999), osmanli darulfununu, cilt.5, Ankara: yeni turkiye yayinlari.
- Dölen, Emre (2008), “Osmanlı Bilimi Araştırmaları”, Cilt 10, Sayı 1, pp.1 – 46.
- Ergin, Osman (1939-1941), *Turkiye maarif tarihi,* c.2, 3, Istanbul.
- Ihsanoğlu, Ekmeleddin (1998), Osmanlı Devleti ve Medeniyeti Tarihi , II, Istanbul.
- Koyuncu, Nuran (2012), “hukuk mektebinin dogusu”, *gazi universitesi hukuk fakultesi*, C.XVI. https://dergipark.org.tr/tr/download/article-file/789365

List of sources with English handwriting

- Ādamīyat, F. (1384). *Amīrkabīr va Īrān*. Khārazmī. **[In Persian]**
- Akbarī, M. ʿA. (1384). *Chālesh-hā-ye ʿaṣr-e modern dar Īrān-e ʿahd-e Qājār*. Enteshārāt-e Rūznāmeh-ye Īrān. **[In Persian]**
- Bāstānī Pārīzī, M. E. (1356). *Talāsh-e āzādī*. ʿElmī. **[In Persian]**
- Bozdāgh, E. (1378). *Khāṭerāt-e Solṭān ʿAbdolḥamīd-e dovvom* (D. Vafāʾī & Ḥ. Jūdakī, Trans.). Nashr-e Qebleh. **[In Persian]**
- ʿEbādī, M. (1395). Barāmadān-e yek shahr-e Eslāmī: Madāres va tabdīl-e Estānbūl be kalān-shahrī-ye Eslāmī. *Islamic History Studies*, 8(30), 119–137. https://ensani.ir/fa/article/179043 **[In Persian]**

- Eʿtemād al-Salṭaneh, M. Ḥ.-Khān. (1367a). *Tārīkh-e montaẓam-e Nāṣerī* (M. E. Reżvānī, Ed.; Vol. 2). Donyā-ye Ketāb. **[In Persian]**
- Eʿtemād al-Salṭaneh, M. Ḥ.-Khān. (1367b). *Merʾāt al-boldān* (ʿA. Navāʾī & M. H. Moḥaddes, Eds.; Vol. 2). Enteshārāt-e Dāneshgāh-e Tehran. **[In Persian]**
- Feuvrier, J. (1385). *Seh sāl dar darbār-e Īrān* (ʿA. Eqbāl Āshtiyānī, Trans.). Nashr-e ʿElm. **[In Persian]**
- Furukawa. (1384). *Safarnāmeh* (H. Rajabzādeh & K. Ōra, Trans.). Nashr-e Āthār va Mafākher-e Farhangī. **[In Persian]**
- İnalcık, K., & Seyitdanlıoğlu, M. (1391). *Emperāṭūrī-ye ʿOsmānī dar ʿaṣr-e degargūnī-ye tanẓīmāt* (R. ʿArabkhānī, Trans.). Pajūheshkadeh-ye Tārīkh-e Eslām. **[In Persian]**
- Khūrmūjī, M. J. (1344). *Ḥaqāyeq al-akhbār-e Nāṣerī* (Ḥ. Khodīvojom, Ed.; Vol. 2). Zavvār. **[In Persian]**
- Maḥbūbī Ardakānī, H. (1354). *Tārīkh-e moʾassasāt-e tamaddonī-ye jadīd dar Īrān* (Vol. 1). Enteshārāt-e Dāneshgāh-e Tehran. **[In Persian]**
- Malek al-Mowarrekhīn, ʿA. Ḥ. Khān. (1386). *Merʾāt al-vaqāyeʿ-e Moẓaffarī* (ʿA. Navāʾī, Ed.; Vol. 1). Markaz-e Pajūheshī-ye Mīrāth-e Maktūb. **[In Persian]**
- Moḥīṭ Ṭabāṭabāʾī, M. (n.d.). *Naqsh-e Sayyid Jamāl al-Dīn Asadābādī dar bīdārī-ye Mashreq*. **[In Persian]**
- Mostowfī, ʿA. (1384). *Sharḥ-e zendegānī-ye man* (Vols. 2–3). Zavvār. **[In Persian]**
- Qāsemī Pūyā, E. (1377). *Madāres-e jadīd dar dowreh-ye Qājārīyeh: Bāniyān va pīshrāvān*. Markaz-e Nashr-e Dāneshgāhī. **[In Persian]**
- Rāvandī, M. (1369). *Seyr-e farhang va tārīkh-e taʿlīm va tarbiyat dar Īrān va Orūpā*. Chāpkhāneh-ye Nowbahār. **[In Persian]**
- Roshdīyeh, F. al-D. (1370). *Zendegīnāmeh-ye Pīr-e Maʿāref-e Roshdīyeh: Bonyān-gozār-e farhang-e novīn-e Īrān*. Nashr-e Hīrmand. **[In Persian]**
- Roshdīyeh, Sh. al-D. (1362). *Savāneḥ-e ʿomr*. Nashr-e Tārīkh-e Īrān. **[In Persian]**
- Ṣādeghīān, H., & ʿEbādī, M. (1400). Pīsh-sharṭ-hā-ye taḥkīm-e demokrāsī dar Torkīyeh. *Islamic History Studies*, 13(50), 65–107. **[In Persian]**
- Tafreshī, M. (1370, Bahār). Madāres-e ʿālī-ye ḥoqūq va ʿolūm-e sīyāsī dar Īrān az ebtedā tā taʾsīs-e Dāneshgāh-e Tehran. *Eṭṭelāʿ-rāsānī va Ketābdārī: Ganjīneh-ye Asnād*, (1), 53–81. **[In Persian]**
- Vucinich, W. (1346). *Tārīkh-e emperāṭūrī-ye ʿOsmānī* (S. Āzarī, Trans.). Ketābforūshī-ye Tehran. **[In Persian]**